

بسمه تعالی

چگونه باید زیست؟

این سوال بزرگی است. "چگونه باید زیست" را اولاً و بالذات یک پرسش فلسفی می دانم. پس قبلش لازم است ببینیم تعریفمان از انسان چیست و جهان خارج از او چگونه تفسیر می شود و بعد سعادت و فضیلتش را چطور می توان تعریف کرد و بعد چه وسایلی را می توان برای رسیدن به آن سعادت انتخاب کرد و ده ها سوال و موضوع دیگری که حتما هم می دانید که در ادیان و فلسفه های مختلف پاسخ های مختلفی دارند.

اما اینجا به جای تفلسف می خواهیم بیشتر دو کلام حرف حساب بزنیم. به خودمان که نگاه میکنیم نقش پررنگ غریزه را در همه شئون زندگیمان می بینیم. مهم ترینش هم میل به بقا و لذت هر چه بیشتر است. ما اولاً میخواهیم زنده بمانیم و بعد هم میخواهیم بهتر زندگی کنیم. این از اولین تمایلات هر انسانی است. دقت کنیم که این به معنای این نیست که جان انسان ها با ارزش ترین داشته شان است؛ فقط این که حفظ جان در غریزه هر موجودی مشهود است.

حالا سوال این است که آیا میشود هر کاری را که باعث لذت است انجام داد؟ پاسخ به روشنی منفی است. این را تجربه همه ما اثبات کرده است که بسیاری از اقدامات ظاهراً لذت بخش، باعث ایجاد رنج های بسیار بزرگی می شوند. پس چه کار باید کرد؟

بسیار دقت کنید که در همین مرحله است که سر و کله چیزی به نام اخلاق پیدا میشود که سعی میکند بگوید چه چیزی خوب است و چه چیزی بد! در حقیقت عده ای پیدا میشوند که سعی میکنند بصورت هنجارمند، قواعدی را برای تشخیص خوب از بد بیان کنند، و بعد اسم این بیانات را اخلاق میگذارند. اماخب همه این ها هم نهایتاً همان بیانات هستند و بیانات آدم ها هم طبق تجربه مطلق در نمی آید و همیشه یک جایی پایشان میلنگد. البته که برای راهنمایی گرفتن و عمیق تر شدن راه گشا هستند و دید انسان را وسیع و عمیق میکنند ولی نهایتاً همیشه انسان ها در شرایط مختلفی قرار میگیرند که قواعد رنگ می بازند و به کار نمی آیند.

برای همین هم هست که چیزی را به نام عقل عملی معرفی کرده اند که وسیع تر از اخلاق است. در واقع طیف گسترده ای از تجربیات ما و تجربیات دیگران را شامل می شود. این ها را هم باید تجربه کرد و هم در کتاب های مختلف خواند. خیلی هم در شرایط گیج کننده راه گشا می شوند چون از قبل آمادگیش را داشته ایم.

پس به نظر می رسد که از منظری باید اینگونه بگوییم که غریزه بیشتر به ساحت عمل مربوط است و عقلانیت به ساحت نظر. یعنی در واقع غریزه برای حاصل شدن لذت بیشتر برای آدمی با عقل همکاری میکند و از آن تبعیت می کند. این کار بر اساس تجربه، باعث لذت های مداوم تر و کم هزینه تر می گردد.

در واقع به نظر می رسد که عقل اینجا جایگاه مهمتری پیدا می کند و قاعدتاً باید بیشتر مورد توجه هم قرار گیرد. لافقل اگر می خواهیم لذت بیشتری در زندگی ببریم باید این لذت ها را از صافی عقل بگذرانیم و هرچه این صافی دقت بیشتری در جداسازی ضایعات داشته باشد زندگی لذت بخش تری هم حاصل خواهد شد.

به نظر من مشکل بزرگ اکثر ما آدم ها این است که معمولاً به جای رجوع به عقلمان به داشته های دیگرمان رجوع میکنیم. مثلاً به احساسات و عواطفمان رجوع میکنیم. یا به داشته های دیگری مانند سنت ها، تعصبات، خرافات، کتاب ها، رسانه ها، دین و ... مراجعه میکنیم. روشن است که بسیاری از این منابع میتوانند به مدد ما بیایند ولی هیچ کدام این ها به هیچ وجه نباید جایگزین عقل انسان شوند. همانطور که تمامیت خواهی عقل ناصواب است، کنار گذاشتنش هم نادرست است. دقت شود که جایی هم که عقل انسان ممکن است اصطلاحاً قد ندهد باید عقلاً بر ایمان اثبات شود و به حکم خود عقل در آن موارد به منابع دیگر رجوع شود.

اما چه فاکتورهایی را باید برای یک زندگی مبتنی بر عقل در نظر گرفت؟

۱- توجه به منطق: منطق را اگر به هدفش تعریف کنیم علم درست اندیشیدن است. مهمترین و قطعی ترین قاعده منطق هم قاعده عدم تناقض است. بگردیم و در بین باورها و اعتقاداتمان آن هایی را که با هم تناقض دارند پیدا کنیم و زود تکلیفمان را باشان روشن کنیم. آدم معقول در بین باورهایش تناقض ندارد. نمی شود هم بگوییم دیندارم (ابراهیمی) و هم بگوییم در وجود

خدا شک دارم! یا جان انسان ها را بارزش بدانی ولی جان خودت را بر سر موضوعی که هیچ از ارزشش خبری نداری به خطر بیندازی.

۲- توجه به دست آورد های علمی: دست آوردهای علمی همیشه یکی از مهمترین نقاط عطف تاریخ بوده اند. مثلا کپلر و نیوتون و گالیله در دوران فلسفه جدید؛ یا پیشرفت های علمی بی سابقه در قرن نوزدهم در ظهور پوزیتیویسم و علم گرایی افراطی و یا نظریات و تئوری های تکامل و انفجار بزرگ و همین اخیرا نظریات پیدایش زمین در چهار هزار و پانصد میلیون سال پیش و اثر آن ها در تغییر جهان بینی ملیون ها انسان.

۳- دقت کنیم که برای استدلال و نتیجه گیری راه های خوب زیادی هست. باید با این مهارت ها آشنا شویم و آن ها تمرین کنیم. یکی از این ها قیاس است. یعنی به صورت معتبر (به کتاب های منطق یا مقالات منطقی مراجعه کنید) میتوان از مقدمات درست به نتایج درستی رسید. مثلا اگر الف ب باشد و ب نیز ج باشد می فهمیم که الف همان ج است. یکی دیگر هم استقرا است که در آن بر اساس مشاهدات کافی می توان به یک حکم احتمالا (بر اساس تعداد و دقت مشاهدات) مطابق با واقع رسید. مثلا وارد شهری میشوید و چند نفر اولی که می بینید موهاشان قرمز است. با استقرا می توانید حکم کنید که احتمالا مردم این شهر موهاشان قرمز است. استدلال دیگر هم استدلال بهترین تبیین است. وقتی برای توضیح موضوعی چندین نظریه هست و ظاهرا هیچ کدام از آن ها بر دیگری ارجحیت ندارند معمولا آن را که بیشترین افراد (نه از روی غرض بلکه عقلا) قبول دارند و نیاز به باور به پیشفرض های کمتری دارد و پدیده های بیشتری را توجیه میکند را قبول میکنند.

۴- دوری از مغالطه توسل به اکثریت: دقت کنیم که اگر در باره موضوعی نظری داریم تا نظر دیگری که عقلا از نظر خودمان قویتر است را نشنیده ایم نمیتوانیم آن را صرفا به خاطر اینکه طرفدار کمی دارد کنار بگذاریم. حتی اگر یک نفری در مقابل ده ملیون نفر باشیم دلیل خوبی برای تغییر نظر ما نیست.

حالا برگردیم به موضوع خودمان! با توجه به این امکاناتی که عرض شد و دیگر امکانات احتمالی باید اهداف، وسایل و گفتارمان را عقلانی کنیم. این ها اگر عقلانی شوند سر و کله فضیلت و سعادت در زندگی ما پیدا خواهد شد و از حالت انفعال به حالت فعال خواهیم رسید.

در آخر هفت ردیلت را که مانع هستند به اختصار عرض میکنم تا دوری کنیم:

۱- خودشیفتگی: اگر از دیگران دلیل میخواهید، خوبی انتظار دارید و بدی ها را نمیخواهید؛ حساب خود را از این قاعده جدا نکنید.

۲- پیشداوری: پیشداوری یعنی داوری قبل از مواجهه با موضوع. کسی که پیشداوری مثبت یا منفی دارد دلایل و توجیحات را نمیشنود و دچار بدفهمی است.

۳- تعصب: تعصب یعنی مقدس دانستن وفاداری. وفاداری به عهد خوب است ولی قابل نقد و بازنگری نیز هست. اینطور نیست که اگر چیزی که با آن بیعتی کرده ایم عوض شد ما لزوما فیکس باقی بمانیم!

۴- جزم و جمود: این یعنی اعتقاد به این که فقط دیدگاه و منظر ما وجود و اصالت دارد و بقیه دیدگاه ها یا وجود ندارند یا بی ارزشند.

۵- تعبد: تعبد یعنی اینکه کسی را پشتوانه حرفش بدانیم. یعنی بگوییم چون فلانی میگوید "الف ب است" پس حتما درست است.

۶- خرافه پرستی: این یعنی قبول کردن چیزی که هیچ رجحانی در مقابل نقیضش نداریم. یعنی "الف ب است" را همان قدر قابل رد و اثبات ببینیم که "الف ب نیست" را؛ ولی یکی را بی دلیل بپذیریم.

۷- آمیزه حق و باطل: این یعنی بپذیریم همه افراد در این دنیا آمیزه ای از حق و باطل اند. نه کسی یکسره حق است و نه کسی یکسره باطل.

منابع برای مطالعه بیشتر: کتاب "در دفاع از عقل" دکتر مرتضی مردیها

سخنرانی دکتر ملکیان در باب زیست عقلانی